

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**نظریه‌های ادبی و تأثیر آن در  
شکل‌گیری مکاتب ادبی**

نام ارائه کنندگان:

دکتر علی نوروزی، دکتر حمید عباس‌زاده

مدرسه علمیه عالی نواب

## فهرست مطالب

- ۴ .....ارائه دکتر نوروزی
- ۵ .....تغییر نگاه به ادبیات در حوزه
- ۷ .....ابطال پذیر بودن نظریه
- ۸ .....پیچیدگی نظریه ادبی نسبت به دیگر نظریه ها
- ۱۳ .....ارائه دکتر عباسزاده
- ۱۴ .....میان رشته‌ای بودن نظریه ادبی
- ۱۷ .....وارونگی و نظریه زدگی
- ۲۰ .....فایده نظریه
- ۲۵ .....نسبت نظریه ادبی با نقد ادبی
- ۲۹ .....سؤالات
- ۳۰ .....امکان تطبیق نظریه‌های غربی
- ۳۴ .....منابع برای مطالعه بیشتر
- ۳۶ .....خروجی و کارکرد نظریه‌های ادبی



# ارائه دکتر نوروزی



دوستان عزیز، همان‌طور که مستحضر هستید؛ بحث نظریه‌های ادبی، بحث میان‌رشته‌ای است. بین چند تا رشته مختلف و اصل کار، تفکری است که رویکرد ادبی پیدا می‌کند و مکتبی را تأسیس می‌کند. من دیشب طی یک سری مطالعات اجمالی و اکتشافی که داشتم، مکتب فمینیست بود، فرکوبسن بود و...

شما را منتظر نمی‌گذاریم و برای توضیحات بیشتر، از اساتید استفاده می‌کنیم.

استاد: بسم‌الله الرحمن الرحیم. با سلام و عرض ادب خدمت استادان گرامی و حضار. عرض کنم حضورتان که این بحث نظریه ادبی، خیلی مهم است؛ ولی قبل از همه اینها، چون شما در حوزه درس می‌خوانید؛ چون من تقریباً از حدود سال ۱۳۸۲ خاصه در همین مدرسه نواب، تدریس می‌کردم و آشنا هستم و قبلش هم با حوزه‌های علمیه آشنا بودم؛ گرچه که معمم نیستیم؛ اما خیلی وقت‌ها به من نامه می‌نویسند که حجت‌الاسلام والمسلمین نوروزی، ازبس که با طلاب رفت‌وآمد داشتیم.

## تغییر نگاه به ادبیات در حوزه

یک چیزی را قبل از این نظریه ادبی باید به آن بپردازیم و آن این است که نگاه ما در حوزه، نسبت به ادبیات باید عوض شود. یعنی ما طبق همین تجربه و برخوردهایی که داشتیم؛ اغلب، ادبیات را در حوزه به یک معنای خیلی کوچکی می‌گیرند و وقتی بیرون می‌روند؛ می‌بینند عرصه بزرگی هست و بحث‌هایی که در دانشگاه هست، مناسبتی ندارد و اینجا، ادبیات را به مفهوم صرف و نحو و قواعد و گرامر و علوم بلاغی در نظر می‌گیرند. من دیدم که یکی از دوستان ما که در حوزه هم تدریس می‌کند؛ می‌گفت که یک کلمه ادبیات عربی که شما گذاشتید؛ این اشتباه است و ادب

عربی، مثلاً تاریخ الادب العربی یا رشته کلیه الآداب، غلط است. باید بگویند کلیه الادبیات. تصورش این بود که این آداب، به همین معنای کوچه و بازاری که می‌گوییم آداب، مفهوم اخلاقی دارد و در نتیجه، کلیه الآداب را باید کلیه الادبیات بگذارند؛ چراکه ادبیات با آداب فرق دارد. آداب یعنی آنچه که مربوط به معاشرت می‌شود. اگر فهم ما نسبت به ادبیات، احیاناً نادرست هست؛ ابتدا تصحیح کنیم که ادبیات چه هست و هدفش چیست و بعد راجع به نظریات ادبی صحبت بشود و اتفاقاً نظریه ادبی، خیلی در پیشبرد مطالعات زبانی و مربوط به ادبیات، خیلی مهم است؛ چرا که شما وقتی با نظریه یا فرضیه، سراغ مطالعه ادبیات می‌روید؛ این خیلی تفاوت دارد با اینکه ما در داخل ادبیات، موضوعات ادبی را بخوانیم. وقتی که بدون هیچ نظریه‌ای وارد ادبیات شدیم و داریم موضوعاتی را در ادبیات می‌خوانیم، مثل این است که چیزهایی را یاد می‌گیریم که در جزیره‌های پراکنده هستند. ممکن است اطلاعات زیادی را در صرف و نحو و بلاغت به دست بیاوریم؛ ولی چون با یک نظریه کلی سراغش نرفتیم؛ این اطلاعات ما خیلی جزئی و پراکنده است و نمی‌توانیم یک نگاه کلی به ادبیات داشته باشیم و داوری درست و صحیحی نسبت به ادبیات داشته باشیم. [نمی‌فهمیم] که در چه موضعی از ادبیات قرار داریم یا پیشرفت‌های خود ادبی، خط سیرش به کدام طرف، حرکت می‌کند؛ چرا که شما وارد موضوعات جزئی شدید و صاحب اطلاعات پراکنده هستید.

این اهمیت نظریه را می‌رساند که با داشتن یک نظریه به مطالعه ادبی پرداختن، این خیلی مفید خواهد بود. سال‌ها ممکن است صرف و نحو و مسائل ادبی را یاد بگیرید؛ اما چون با نظریه‌ها

آشنا نبودید؛ نتوانید یک داوری درستی نسبت به جایگاه ادبیات داشته باشید.

## ابطال پذیر بودن نظریه

نکته دوم این که اصلاً ویژگی نظریه ما چه باشد؟ اولین و مهم‌ترین ویژگی‌اش این است که این نظریه، ابطال‌پذیر باشد. یعنی این در برابر حوادثی که در بیرون از ذهن ما اتفاق می‌افتد؛ بی‌تفاوت نباشد. کلاً نظریه‌های علمی این طور است. مثلاً اگر در یک نظریه علمی، می‌گوییم آب در فلان درجه حرارت به جوش می‌آید؛ این در برابر ما به ازاء خارجی، بی‌تفاوت نیست؛ چرا که بالاخره یک تجربه‌ای در جهان نشان می‌دهد که این می‌تواند این طور نباشد.

ابطال‌پذیر بودن به معنای باطل بودن نیست. یعنی به فرض اینکه این نظریه، درست نباشد؛ ما یک راهی برای درست نبودنش داشته باشیم؛ نه اینکه لزوماً باطل باشد؛ ولی خیلی از حرف‌هایی که زده می‌شود؛ اینها نظریه نیستند؛ چرا که ابطال‌پذیر نیستند. مثلاً وقتی می‌گویید که هر گاه وقت مرگ انسان فرابرسد، می‌میرد؛ این ابطال‌پذیر نیست. یعنی در جهان خارج، شما به فرض اینکه این سخن نادرست باشد؛ یک تجربه‌ای در جهان خارج ندارید که این را بتواند باطل کند؛ چراکه هر وقت شخص، نمرده است، می‌گوییم هنوز وقتش مرگش نرسیده و وقتی هم که مرد؛ می‌گوییم وقت مرگش رسیده است.

شما نمونه‌ای در عالم خارج پیدا نمی‌کنید که این حرف را اگر باطل باشد، باطل کند. پس اینها به هیچ دردی نمی‌خورد.

مثلاً فرض کنید که در ریاضی، فرما آمد گفت که مثلاً اگر شما در این فرمول، به جای  $N$  هر عدد طبیعی بگذارید؛ این فرمول دو به توان دو به توان  $N$ ، اگر به جای  $N$ ، منهای یک، به جای  $N$ ، چه چیزی را تولید می‌کند؟ عدد اول تولید می‌کند که فقط بر خودش

و بر یک بخش پذیر است. بعدها یک نفر باهوش آمد و یک عدد خیلی بزرگی، مثلاً ۱۲ رقمی پیدا کرد و در این فرمول گذاشته بود. به جای N یک عدد بزرگی درآمده بود و ثابت کرده بود که عدد اول نیست. پس این نظریه فرما، ابطال پذیر است. یعنی تجربه‌ای در بیرون از ذهن ما نشان می‌دهد که ممکن است اگر درست نباشد، ما بتوانیم به یک وسیله‌ای در جهان خارج، آن را ابطال کنیم. یعنی در برابر حوادث بیرون، بی تفاوت و خنثی نیست.

### پیچیدگی نظریه ادبی نسبت به دیگر نظریه‌ها

نکته بعدی که به نظر من می‌رسد این است که نظریه ادبی با نظریه‌های علمی، خیلی متفاوت و پیچیده است. یعنی شما نه اینکه با معقولات، سروکار دارید؛ با یک محسوسات و مشاهدات نیست؛ نظریه‌پردازی کردن در مورد مسائل زبان و مسائل ادبی، به مراتب مشکل‌تر از نظریه‌پردازی در علوم پایه و تجربی و حتی ریاضیات است؛ چرا که شما با یک سری معقولات و مفاهیمی سروکار دارید که اینها به راحتی تحت تجربه در نمی‌آیند. به همین جهت کار خیلی مشکلی هست و به همین جهت هم می‌بینیم که در ادبیات، خیلی نظریه‌پردازی‌هایی که بتواند آن علم را، ادبیات را متحول کند و سروصدایی به راه بیندازد را نمی‌بینیم. خیلی کم است. حتی شما در تاریخ ادبیات عربی اگر نگاه کنید، نظریه‌پرداز به معنای واقعی خیلی نداریم و انگشت‌شمار هستند. این را باید در نظر داشته باشید.

### مقایسه نظریه‌های ادبی غربی و عربی

نکته بعدی اینکه من دیدم خیلی وقت‌ها این نظریه‌های ادبی که در خود کشورهای عربی یا کشورهای مسلمان اتفاق افتاده است؛ اینها را با نظریه‌های اروپایی و غربی مقایسه می‌کنند. مثلاً



نظریهٔ عبد القاهر جرجانی<sup>۱</sup> را تا می‌شنوند؛ آن را مقایسه می‌کنند با آراء سوسور<sup>۲</sup> و چامسکی.<sup>۳</sup> همین چند هفته پیش، یک بحثی نظیر همین بحث‌هایی که الان در اینجا اتفاق می‌افتد، در دانشکدهٔ ادبیات بود و جلساتی راجع به مطالعات زبان‌شناسی و ادبیات بود. از من هم خواسته بودند که همان‌طور که از گروه زبان‌شناسی، راجع به چامسکی و سوسور و... صحبت می‌شود؛ شما هم بیایید یک نظریهٔ ادبی را در ادبیات عرب مطرح کنید که برای دانشجویان دکتری مفید باشد.

من در مورد نظریهٔ جرجانی صحبت کردم. دیدم که خیلی وقت‌ها دانشجویان علاقه دارند که این نظریه‌ها را فوراً با هم مقایسه و تطبیق کنند. مقالات هم زیاد است. فرض کنید مثلاً می‌گویند منطق فازی لطفعلی زاده را در رشتهٔ الهیات یا فلسفه، راجع به آن صحبت کردند؛ درحالی‌که منطق فازی مربوط به حوزهٔ ادبیات و الهیات نیست. مربوط به صنعت است که خیلی از این ماشین‌های لباسشویی و وسائلی که در خانه استفاده می‌کنیم؛ ممکن است از این منطق فازی استفاده کرده باشند.

۱. عبدالقاهر بن عبدالرحمان ابوبکر جرجانی (۴۰۵/۱۰۱۴ - ۴۷۴ق/۱۰۸۱ق) زبان‌شناس برجسته و ادیب (در زبان عربی) ایرانی سدهٔ پنجم هجری و بنیان‌گذار علم بلاغت است. نزد ابوالحسین محمد بن حسن فارسی علم نحو و نزد قاضی ابوالحسن جرجانی نقد ادبی را آموخت. او به عربی شعر می‌سرود و به گفتهٔ فیروزآبادی اشعار فراوانی داشت. او آثاری در زمینه علوم بلاغی برای اثبات اعجاز قرآن تألیف کرد. او همچنین به رابطه میان علم نحو و معنی پرداخته است.

۲. فردینان دو سوسور (به انگلیسی: FERDINAND DE SAUSSURE) (زادهٔ ۲۶ نوامبر ۱۸۵۷ در ژنو - درگذشتهٔ ۲۲ فوریهٔ ۱۹۱۳) زبان‌شناس و نشانه‌شناس سوئیسی بود. او که پژوهش‌های خود را به دو زبان فرانسه و آلمانی انجام می‌داد با تکرش به ساختار زبان به‌عنوان اصل بنیادین در زبان‌شناسی، آن را شاخه‌ای از دانش عمومی نشانه‌شناسی دانست. سوسور از بنیانگذاران زبان‌شناسی قرن بیستم و یکم و یکی از بنیانگذاران (به همراه چارلز سندرز پرس) نشانه‌شناسی به‌شمار می‌رود. زبان من جهان من است.

۳. اورام نوآم چامسکی (زادهٔ ۷ دسامبر ۱۹۲۸) زبان‌شناس، فیلسوف، دانشمند علوم شناختی، مورخ، منتقد اجتماعی و فعال سیاسی آمریکایی است. او که گاه «پدر زبان‌شناسی مدرن» نامیده می‌شود، یکی از چهره‌های اصلی در فلسفه تحلیلی و یکی از بنیانگذاران حوزهٔ علوم شناختی است. او برندهٔ جایزهٔ استاد زبان‌شناسی در دانشگاه آریزونا و استاد بازنشسته در مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) است. او نویسنده بیش از ۱۵۰ کتاب در موضوعات مختلف مانند زبان‌شناسی، جنگ، سیاست و رسانه‌های جمعی است. از نظر ایدئولوژیک، او با آنارکو-سندیکالیسم و سوسیالیسم لیبرترین همسو می‌شود.

آقای لطفعلی زاده هم که اولین بار است که این منطق فازی<sup>۱</sup> را مطرح کرده است؛ رشته‌اش مثلاً برق بوده است؛ ولی شلوغش می‌کنند و می‌خواهند تطبیقش می‌دهند در ادبیات و الهیات و موضوعات علوم انسانی در صورتی که این، اصلش در صنعت بوده است و به نظر می‌رسد که این کار، خیلی نمی‌تواند درست باشد. اگر بخواهیم یک مقدار تخفیف بدهیم؛ باید بگوییم با احتیاط باید برخورد کنیم. حتی مقایسه کردن اینها، مثلاً نظریه جرجانی را در باب بلاغت مطرح می‌کنیم؛ این را شما نباید با نظریه سوسور یا چامسکی در مورد زبان مقایسه کنی. چرا؟ چون ما باید هر نظریه را در همان بستری که متولد شده است، مورد بررسی قرار بدهیم. یعنی ببینیم که این نظریه، در پاسخ به چه سؤالاتی بوده است. شما وقتی نظریه می‌دهی که یک سؤالاتی برایت مطرح بوده و برای پاسخگویی به این سؤالات، آن عالم و دانشمند یک نظریه‌ای می‌دهند. نظریه‌ها را باید بررسی و مطالعه کرد و با توجه به سؤالاتی که شخص نظریه‌پرداز با آن مواجه بوده است، برای فهمش [استفاده کرد]. یعنی اگر شما الان نظریه جرجانی را به عنوان مثال می‌خواهید در ادبیات عرب و حوزه بلاغت، خوب درک کنید؛ راهش این نیست که آن را با نظریه سوسور و زبان‌شناس غربی یا چامسکی و آرابی که او یا ساختارگرایان در زبان داده است. در مرحله اول، باید ببینید که جرجانی با چه سؤالاتی مطرح بوده است که منجر شده به این نظریه نظم که گفته است؛ اعجاز قرآن به نظمش است و نظم چیزی جز تبخی معانیهم هم نیست. اگر شما سؤالاتی را که عبدالقاهر با آن مواجه بوده است را بدانید؛

۱. منطق فازی یا «منطق تشکیک» (به انگلیسی: FUZZY LOGIC) شکلی از منطق‌های چندارزشی بوده که در آن ارزش منطقی متغیرها می‌تواند هر عدد حقیقی بین ۰ و ۱ و خود آن‌ها باشند. این منطق به منظور به‌کارگیری مفهوم درستی جزئی به‌کارگیری می‌شود، به طوری که میزان درستی می‌تواند هر مقداری بین کاملاً درست و کاملاً غلط باشد. اصطلاح منطق فازی اولین بار در پی تنظیم نظریه مجموعه‌های فازی به وسیله لطفی زاده (۱۹۶۵ م) در صفحه محاسبات نو ظاهر شد. واژه فازی به معنی: غیر دقیق، ناواضح و مبهم (شناور) است.

فهم این نظریه خیلی ساده می‌شود. مثلاً سؤالاتی که مثلاً چامسکی با آن مواجه است و می‌خواهد به آن پاسخ دهد، با آن سؤالاتی که جرجانی در آن زمان با آن مواجه بوده است؛ متفاوت است. به همین خاطر این دو نظریه هم با هم متفاوت است. البته نمی‌خواهم بگویم که هیچ مورد مشابهتی در آن یافت نمی‌شود. ممکن است افرادی با سؤالات مختلفی که مواجه بودند؛ به نتایج مشابهی برسند و مشابهت‌هایی وجود داشته باشد؛ اما در مرحله اول، شما باید بدانید که آن نظریه پرداز با چه سؤالاتی مواجه بوده است.

فرض کنید؛ مثلاً سوسور یا چامسکی، سؤالش این بوده است که زبان آموزی می‌خواهیم داشته باشیم و زبان را می‌خواهیم به کودکان یاد بدهیم؛ باید چه کاری در زمینه نحو بکنیم تا بتوانیم این گرامر را به کسانی که می‌خواهند این زبان را تکلم بکنند؛ یاد بدهیم؟ یا کودکان فرایند یادگیری زبان در آن‌ها چگونه است؟ او می‌آید یک فرمولی می‌دهد و طبق زبان‌شناسی زایشی‌اش مثلاً فرمول‌هایی در نحو تهیه می‌کند که آن فرمول‌ها، جملات ممکن در یک زبان را تولید کند. این حرف چامسکی، در مورد لغت تخاطب است. یعنی لغتی که مردم در کوچه و بازار با هم صحبت می‌کنند و ممکن است مربوط به حوزه زیبایی‌شناسی و بلاغت نباشد و جملات بلاغی را در برنگیرد.

اما وقتی شما نظریه جرجانی در دلائل الاعجاز<sup>۱</sup> را بررسی می‌کنید؛ می‌بیند که اصلاً زبان روزمره و لغت تخاطب، مورد نظرش نیست. اصلاً کلام روزمره را کلام نمی‌داند؛ چه برسد به اینکه

۱. این کتاب درباره علم معانی (از علوم بلاغت) نگاشته شده است. کتاب دربرگیرنده ۴۲ فصل است که از جمله آنها می‌توان به مباحث: تحقیق در باب فصاحت و بلاغت، نظم کلام به حسب نظم معانی و فرق بین نظم کلام با نظم حروف، تفاوت کنایه و استعاره، تقدیم و تأخیر، مزیت کنایه و تمثیل و استعاره بر حقیقت، انحصار و قصر در اسم معرفه و کنایه و تعریض، حقیقت و مجاز و غیره اشاره کرد.

خواسته باشیم در موردش صحبت بکنیم که این درست است یا درست نیست! مثلاً جایی می‌گوید اگر شما کلمه را جابه‌کنید؛ لم‌یکن کلاماً. دیگر نمی‌شود اسمش را کلام گذاشت. یعنی از درجهٔ این که ما آن را کلام بدانیم؛ خارج می‌شود. چرا این نظریه متفاوت است؟ به این خاطر که سؤالاتی که در مقابل عبد القاهر جرجانی بوده است؛ راجع به اعجاز قرآن است و اعجاز قرآن در مرحلهٔ لغت تخاطب و... نیست. یعنی زیباترین سخن که در اوج بلاغت باشد، رازش چیست؟ راز زیبایی سخن چیست؟ به همین خاطر، عبد القاهر، یک نگاه زیبایی‌شناسی در نظریهٔ خودش راجع به زبان دارد؛ در صورتی که ممکن است آن دانشمند غربی، اصلاً زبان را در مفهوم عامش، یعنی همین زبان کوچکی و بازار و تخاطب، مورد نظرش باشد.

این‌هاست که باید در نظریه‌های ادبی مدنظر داشته باشیم و در نگاه اول، به نظر من مقایسه کردن اینها درست نیست؛ گرچه که می‌شود نقاط مشترکی بین نظریه‌های غربی و نظریه‌هایی که در مشرق‌زمین یا بین ما مسلمانان، اتفاق افتاده است؛ بتوانیم موارد مشابه زیادی را بتوانیم پیدا کنیم.

حالا من این کلیات را عرض کردم. ان شاء الله آقای دکتر که الحمد لله مطالعاتشان در زمینهٔ ادبیات، خیلی زیاد و فراوان هست؛ وارد اصل مطلب می‌شوند. آنچه که ساده بود و مربوط به مقدمات بود را عرض کردم. نمی‌دانم چقدر، این مقدمه توانسته است بحث را باز کند. دیگر عرصه را به قول عرب‌ها، نترک المجال للاستاد الدكتور عباس زاده.



# ارائهٔ دکتر عباسزاده



بسم‌الله الرحمن الرحیم. سلام‌علیکم. عرض تبریک به مناسبت ایام فرخنده‌ی شعبانیه و تشکر از مطالب سنجیده‌ی آقای دکتر نوروزی، مثل همیشه استفاده کردیم.

بحث نظریه‌های ادبی، شاید اولین بار است که در مدرسه‌ی نواب یا حوزه‌ی خراسان، دارد پا می‌گیرد. نظر به اهمیتی که این مسئله دارد از یک سو و علاوه بر اهمیت این مسئله، آسیب‌هایی که نظریه‌ی زدگی می‌تواند در فضای علمی برای ما ایجاد بکند؛ لازم است که به این مسئله، یک مقدار بیشتر پرداخته بشود. علی‌الخصوص که در فضای حوزوی ما، در سر فصل‌های درسی مدرسه‌ی نواب و سایر مدارس مشابه و هم در فضای دانشگاهی ما، مکاتب و نظریه‌ها، در حوزه‌ی نقد ادبی، در حوزه‌ی زبان و زبان‌شناسی و ترجمه، دارد تدریس می‌شود.

مواجهه‌ی با اینها را، آقای دکتر بخشی از مسائلی را فرمودند. مخصوصاً ما که نوqlم هستیم؛ وقتی اندک سنخیت‌ها یا مشابهت‌هایی را میان نظریه‌ها می‌بینیم؛ ذوق‌زده می‌شویم و به فکر کارهای مقارن و مقایسه‌ای می‌افتیم. بدون توجه به اینکه هر کدام در یک بستر مجزا و بیگانه از هم بودند و همان‌طور که به‌دقت فرمودند، در پاسخ به یک سؤال متفاوت پدید آمدند؛ لذا این بحث همین‌طور که فوائد و ارزش خودش را دارد، آسیب‌های خودش را هم دارد.

## میان‌رشته‌ای بودن نظریه ادبی

مقوله‌ی نظریه‌ی ادبی، از جمله مباحث میان‌رشته‌ای است. علت میان‌رشته‌ای بودنش هم این است که اصولاً ادبیات، یک دستاورد یا ثمره‌ای هست که در فراغ یا خلأ که پدید نمی‌آید. تعاملی که انسان با محیط پیرامون خودش دارد؛ وقتی که آن برآیند این تعامل را انسان از آن یک تعبیر زیباشناختی یا زیباشناسانه می‌کند؛ آن



بیان زیباشناسانه برخورد انسان با محیط و پدیده‌های پیرامونی که هم یک لایه از فکر و اندیشه در آن نهفته است و هم لایه‌ای از عاطفه و تخیل در آن نهفته است؛ این بیان زیباشناسانه، یک آفرینش و اثر ادبی می‌شود.

بنابراین، اگر ما قائل بر این هستیم که ادبیات، بیان زیباشناختی از تعامل انسان با محیط پیرامون خود هست، با رخدادهای پیرامونی هست؛ پس ادبیات با جامعه‌شناسی ارتباط دارد. ادبیات با معرفت‌شناسی پیوند می‌خورد. ادبیات با انسان‌شناسی و سیاست و دین هم‌نسبت‌هایی دارد و تلاقی‌ها و تقاطع‌هایی دارد.

روی این اصل ما نمی‌توانیم بحث‌های ادبی را منعزل و منسلخ یا بیگانه از این فضاها بدانیم. چرا؟ چون برآیند این‌هاست. جاهایی هم که می‌بینید که ادبیات، محدود به شکل می‌شود؛ مثل کاری که ما‌ها اینجا داریم انجام می‌دهیم در کلاس‌های نحو و صرف و حتی در کلاس‌های بلاغت، همان تحلیل شکلی است. کلاً با فرم و قالب و شکل سروکار داریم و هیچ‌گاه با آنچه که در بیرون است، پیوند ندادیم. بررسی نکردیم که مناسبت آن چه بوده است؟ چه چیزی باعث شده است که مثلاً فرض کنید قصیده جاهلی، مقدمه‌اش با اطلال و دمن باشد؟ چه شد که شعر عربی در این تحولی که در دوره اندلس پیدا کرد؛ یک قالبی به نام موشح، پدید می‌آید. اینها آیا، کار تکنیکی یا صناعت است یا نه اینها در پاسخ به یک نیازی است که در جامعه بوده است.

مقامات را شما خواندید. چرا در آن برهه زمانی خاص، مقامات پدیدآمده‌اند؟ چرا صدسال، پنجاه سال پیش، مقامات پدید نیامده‌اند؛ لذا است که می‌گوییم ادبیات، جنبه تعاملی دارد و به‌حکم تعاملی بودنش، میان‌رشته‌ای می‌شود. میان‌رشته‌ای بودن

هم چیزی نیست که ما کشف کرده باشیم. وقتی که در تعریف ادبیات، در یکی از ادوار گفتند: الادب هو الاخذ من کل علم و فن بطرف؛<sup>۱</sup> این حاکی از به قول عرب‌ها ان دل علی شیء، فانما یدل علی هذه التعددیه فی روح الادب. تعدد ساحت‌ها و افق‌ها و قلمروها را در عرصه ادبیات، به ما نشان می‌دهد و حاکی از آن است. لذا کسی که می‌خواهد ادب بورزد و با ادبیات باشد و تحلیل ادبی بکند؛ اگر خودش را در چهارچوب تنگ صناعت صرفی و نحوی و بلاغی محدود بکند که همه اینها از آستانه شکل، فراتر نمی‌رود؛ می‌توانیم بگوییم که خودش را به ثمن بخش فروخته است و عمرش را تباه کرده است.

یک ادیب، باید با تمام ساحت‌هایی که ادبیات با آنها در ارتباط است؛ ارتباط داشته باشد. دستی از دور بر آتش داشته باشد وگرنه در مقام تحلیل که این تحلیل هم فقط از عهده ادیب بر می‌آید؛ چون اوست که ساختار و قالب و شکل را می‌شناسد. اگر آن ساحت‌های معرفت‌شناختی دیگر را نشناسد و در آنها با حرف‌ها و نظرها و دیدگاه و قلمروها آشنا نباشد؛ نمی‌تواند میان پیکره و قالب‌های ادبی و ساختارها، انواع و گونه‌ها یا ژانرهای ادبی با آن افق اعلی و ساحت بالا پیوند برقرار کند. چرا ما الان با این سؤال روبه‌رو هستیم؟ چرا ما این‌قدر ادبیات می‌خوانیم؟ این سؤال از کجا ناشی می‌شود. از اینجا ناشی می‌شود که شما، شخص را فقط در سطح شکل، تنزل دادید. میان شکل، میان این صورت زیرین و آن چیزی که بالاست؛ نتوانستیم ارتباط برقرار کنیم. نظریه مثل افلاطونی یا آنچه که در شعر میرداماد آمده است:





چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی.

همین را شما می‌توانید در افق ادبیات مطرح کنید؛ لذا، بحث نظریه‌های ادبی برای ما از یک سو اهمیت دارد و واقعاً اینها را باید در بازنگری‌ها و در سر فصل‌هایمان ببینیم و در عین حال، نظریه زدگی، همین تبعاتی را دارد که شکل زدگی و فرم زدگی در نظام آموزشی ما در عرصه ادبیات [دارد] به نحوی که مثل این است که کسی را از در بیرون کردید، از پنجره می‌آید. از پنجره بیرون می‌کشی، از کانال کولر و به هر طریقی برمی‌گردد. این آسیب هست و می‌تواند در هر کدام از این قسمت‌ها باشد.

چون از آسیب شروع کردم و خواستم که با صحبت‌های آقای دکتر حاصل نشود؛ نمی‌خواستم از آسیب شروع کنم. ما الان در مقام اثبات نظریه ادبی هستیم. اقتضای حال این بود که در مورد نظریه ادبی و اهمیتش صحبت بکنم؛ اما این طور رقم خورد.

## وارونگی و نظریه زدگی

یک آسیب دیگری که از نگاه صاحب نظران در حوزه نظریه‌های ادبی دور نمانده است که به نحوی در بیان اول آقای دکتر بود. [ایشان] گفتند یکی از ویژگی‌های نظریه، ابطال‌پذیری است؛ اما الان وقتی که نگاه می‌کنیم به پایان‌نامه‌ها و مقاله‌ها و هر پژوهشی که بر مبنای یک نظریه یا مکتب بنا شده است؛ می‌بینیم که کار، وارونه است و به علت این وارونگی، دچار جمود می‌شویم. این وارونگی چیست؟ وارونگی این است که یک ادیب هنرمندی آمده است و اثری را در یک قالبی، شعر یا نثر، داستان، رمان، قصیده، غزل، نمایشنامه و... خلق کرده است. ما می‌گوییم که می‌خواهیم این را مثلاً بر مبنای مکتب رئالیسم نقد کنیم. بر مبنای مکتب سورئال این را نقد کنیم. با فلان نظریه روان‌شناسی،

شخصیت‌های داستان را تحلیل کنیم. متن، همیشه بستری بوده است برای آزمودن نظریه. شما وقتی وارد میدان رقابت می‌شوید؛ یک کشتی‌گیر وقتی روی دشک می‌رود و با حریفش، پنجه در پنجه می‌اندازد؛ آن آوردگاه، جایی است برای مشخص شدن اهلیت، توانمندی، آمادگی و تسلط آن ورزشکار که می‌تواند پشت حریف را به خاک بخواباند.

متن نیز چنین نسبتی با نظریه‌ها دارند. یعنی این نظریه‌ها نیستند که باید بر متون حاکم باشند؛ بلکه این متون هستند که باید اثبات کنند که آیا این نظریه الان، روایی دارد یا ندارد و تاریخ مصرفش گذشته است؟ اما ما چنان نظریه زده هستیم که اینها را حاکم می‌کنیم و بعد یک شاعر متفکر و اندیشمند را زیر سؤال می‌بریم. اما وقتی شما در میان شاعرانی که صاحب‌سبک و اندیشه هستند، می‌نشینید و تأمل می‌کنید. من دوست دارم دوستانی که اینجا هستند، در کنار کتاب‌های نحوی و بلاغی، سعی بکنید در دوانین شعری.

یک مقوله‌ای داریم به نام شعر و یک مقوله‌ای به نام فرا شعر داریم. فرا شعر به آن سخنان شاعرانه‌ای گفته می‌شود که شاعران در مورد شعر و شاعری و تعریف شاعر و رسالت شاعر و ویژگی‌های شعر خوب گفتند. کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد، یک نکته از این معنی، گفتیم همین باشد.

این فرا شعر بود. دارد در مورد شعر خوب صحبت می‌کند. کی شعر تر انگیزد، شعر ناب؛ این سخن تازه بگو تا که جهان تازه شود. اگر می‌خواهی جهان جدیدی ایجاد کنی، اگر می‌خواهی روح تازه‌ای در کالبد خفته و خسته این انسان بدمی؛ سخن تازه بگو. فسانه گشت و کهن گشت حدیث اسکندر، سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر.



اینها فرا شعر است. بعد می بینید که در اکثر شاعران هست. شما مثلاً سروده‌های اقبال لاهوری را نگاه کنید. چقدر راجع به شاعران صحبت کرده و از نقش شعر به نیکویی یاد کرده است. همچنین شاعران را به دودسته کرده است. یک عده شاعرانی که مثبت هستند، مثبت اندیشه و مثبت گو هستند و یک عده شاعرانی که از آنها این طور یاد می کند که آنها دم سردی دارند و دم سرد اینها، مثل باد خزان و پاییز که گل‌ها را پژمرده می کند؛ روح انسان را پژمرده می کند. حیات فکری و معنوی انسان‌ها را به خطر می اندازد.

پس معلوم می شود که در فضای واقعی ادبیات، ادبیات در عین حالی که می تواند تابع نظریه باشد؛ اما سلطه نظریه را نمی پذیرد. یعنی ما در مقوله ادبیات، وقتی که ویژگی‌های ادبیات را می گوئیم، ادبیات آزاد است، ادبیات سیال است؛ به شاعر و ادیب صاحب فکر و صاحب نظر و دغدغه مند شما نمی توانی بگویی که چه بگوید. او خودش می داند که چه بگوید. او در افقی سیر می کند که من و شما نیستیم. چیزهایی را شهود می کند که ما از آن بی خبریم. به همین خاطر است که گاهی شعرا را متهم می کردند.

پس این، با چه گفتن کاری ندارد؛ با چگونه گفتن کار دارد. کل بحث ادبیات همین است. یعنی من می دانم که چه می خواهم بگویم. خصوصاً که از نظر معرفت شناسی شما می بینید که در قاموس شعری ما، شاعران را تالی تلو انبیا می دانند. ساعت پیش هم یک بحثی راجع به ادبیات در دانشگاه رضوی بود؛ این شعر خوانده شد که پیش و پسی بست در صف کبریا، پس شعرا آمد و پیش انبیا.

شاعران گرچه نبی نیستند؛ اما نبی وار می توانند به ما خبر دهند؛ لذا این است که شما می بینید شاعران در برهه‌های حساسی

از تاریخ زندگی بشر، پرچم‌دار هستند. موج ایجاد کردند. حرکت ایجاد کردند. جریان‌ساز بودند.

لذا این نکته نظریه زندگی و سیطره یا چیرگی نظریه بر متن و اینکه متن در کمند و چمبره نظریه‌ها بخواهد بماند؛ باعث می‌شود که ادبیات دچار رکود و جنون شود.

## فایده نظریه

پس نظریه چه فایده‌ای دارد؟ نظریه ساماندهی می‌کند. روشمند می‌کند. مبانی فکری را برای ما ایجاد می‌کند. قلمروها را مشخص می‌کند. پس بی‌فایده نیست. گاهی اوقات می‌بینیم که دچار سردرگمی هستیم. در حوزه اقتصاد دچار سردرگمی هستیم. در حوزه فرهنگ دچار سردرگمی هستیم. هر کسی می‌آید و یک طرحی می‌دهد. عموماً هم به شکست می‌انجامد. در بهترین حالت این است که اگر برکات و توفیقاتی دارد؛ دولتش که به پایان می‌رسد و دولت مستعجل هم هست؛ نفر بعدی که می‌آید، راه او را ادامه نمی‌دهد. چرا؟ چون این به هم‌ریختگی، این شلختگی و این عدم انسجام و ازهم‌گسیختگی ناشی از این است که ما نظریه نداریم. در فلسفه ادبیات، کار نکردیم. در فلسفه هنر، کار نکردیم. وقتی نظریه باشد؛ مبانی ما را و مبانی آن علم و فن را تبیین می‌کند. غایت‌های آن فن و علم را به ما می‌گوید. کارکردهای آن فن را به ما می‌گوید.

ادبیات چیست؟ الان راجع به غایت ادبیات در همین نظریه‌های ادبی، حرف‌های زیادی گفتند. مثلاً فرض کنید کسی گفته است که غایت ادبیات، آفرینش‌گری است. فقط خلق کند. اثر هنری خلق کند. بر مبنای این، چه چیزی پیدا شده است؟ در مکاتب ادبی، چون گفتید در مورد ارتباط بین نظریه ادبی و مکاتب ادبی حرف بزنیم؛ بر مبنای این مکتب پارناس که در عربی المدرسه

البرناسیه، تأویلش کردند؛ آمده است و آن مکتب هنر برای هنر است. می‌گویند چرا شعر می‌گویی؟ برای اینکه اثر هنری است. فقط می‌خواهم خلقش کنم. پس وقتی مبنا هست، این‌گونه می‌شود.

پس نظریهٔ ادبی، از برکاتش این است که چهارچوب و تعریف و غایت و مسیر و بایدها و نبایدها را در کلیت برای ما تعریف می‌کند. بعد بر مبنای تعریفی که می‌کند، رسالتی که تبیین می‌کند و نشانی که به ما می‌دهد و افقی که ترسیم می‌کند؛ این مکاتب کم‌کم پیدا می‌شوند. بیانی‌ها بیرون می‌آید. بعد می‌بیند که فیلسوفی مثل ارسطو می‌گوید که رسالت و وظیفهٔ فن و ادب چیست؟ محاکات است. محاکات یعنی چه؟ یعنی شبیه‌سازی. چه چیزی را شبیه‌سازی کند؟ موقعیت بیرونی را.

بعد وقتی واقعیت بیرونی را شبیه‌سازی می‌کند، یعنی در کلام خودش انعکاس می‌دهد؛ امروزه به آن رئالیسم یا واقع‌گرایی می‌گویند. از آن طرف می‌گویند نه این شعر از آن جهت که احساسات و تخیل را بر می‌انگیزد؛ انسان‌ها را از واقعیت دور می‌کند؛ لذا ادبیات از منظر فلاسفه که در رأسشان افلاطون بود، ارزشش کاسته می‌شود. یک علم محضی مثل ریاضی می‌آید و ارج و قرب پیدا می‌کند؛ اما ادبیات نه. شعرا را می‌گویند از مدینهٔ فاضله یا به قول امروزی‌ها، آرمان‌شهر بیرون کنید؛ چرا که انسان‌ها را از واقعیت‌ها، دور می‌کنند. اینها را در اوهام خودشان می‌برند. اما ادبیات، اوهام نیست.

ادبیات، بیانی از واقعیت‌های ماست. بیان زیباشناسی از آنچه که به آن می‌اندیشیم و از آنچه که احساس می‌کنیم. یعنی هم عاطفه و هم عقل. این دو بالی که هستند. نمی‌شود گفت که ادبیات... اگر این‌گونه بود، هیچ‌وقت در هیچ برهه‌ای از تاریخ

نیست که شاعران و نویسندگان و هنرمندان، مدنظر دولت‌ها و حکومت‌ها باشند. از اینها استفاده نمی‌کردند. دعوت نمی‌کردند. شاعران درباری چرا استخدام می‌شدند؟ استخدام از ظرفیت‌های ادبیات برای جاودانه‌سازی دستاوردهای آن دولت، برای تطهیر و دادن آن جنبهٔ قدسی به پادشاه و حاکم. جائرترینشان، بیشترین استفاده را کرده است. هر چه بیشتر جائر بودند، بیشتر از سلاح ادبیات و هنر استفاده کردند. همین تاریخ ادبیات شوق ضیف را باز بکنید. وقتی مقدمه‌اش را می‌خوانید، وقتی اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را نگاه می‌کنید، صله‌های بی حد و حصری که اینها به شاعران می‌دادند. کارکرد داشته و به دنبال هدفی بودند؛ لذا ما در عرصهٔ ادبیات، الان یک نقیصه‌ای داریم، آن هم نظریهٔ ادبی است.

کاری که در اینجا یا دانشگاه‌ها انجام می‌دهیم؛ یک کار فنی و تکنیکی است. یک مرفوعات و منصوبات و مجرورات و جمل و... را ردیف می‌کنیم. بله اینها ضرورت دارند؛ اما آیا خروجی اینها، نظریهٔ ادبی است؟ اگر بود که نظریهٔ ادبی داشتیم. داریم؟ یک مفاهیمی لرزان و ازهم‌گسیخته، در ذهن‌های ما خلجان می‌کند؛ اما اینکه یک چهارچوبی داشته باشیم به این معنا که چراغ راه ادیب و هنرمند ما باشد؛ نداریم. البته، این سیال است.

در هر دوره‌ای گفتیم به این دلیل که جامعه با ادبیات تعامل دارد؛ هست؛ ولی ادبیات یک پدیده سیال است و یک پدیدهٔ پویا و روبه‌جلو است. آنچه که رکود پیدا می‌کند، ادبیات راستین نیست. آنها ادب ورزی است. طبع نیست. طبع، خشک نمی‌شود. تتبع است که می‌شود خشک شود. چون طبع از درون می‌جوشد و ذاتی است.

## واکاوی عناصر مؤثر در ادبیات

ما با این علوم ادبی که الان به شکل ناقص می‌خوانیم، به نظریه ادبی نمی‌رسیم؛ حال آنکه داشتن نظریه ادبی به این معنا که بدانیم ادب چیست؟ مولفه‌های ادبیات چیست؟ کارکرد ادبیات چیست؟ غایت ادبیات چیست؟ اینها نظریه ادبی می‌شود. راجع به اینها صحبت نکنیم. بله چیزهای دیگر هم هست. شما می‌گویید یکی از شروط اثر ادبی این است که عنصر عاطفه در آن باشد. ماهیت عاطفه چیست؟ عواطف چه هستند؟ تخیل، خوب است یا بد است؟ نظرات مخالف و موافقی است.

این نظریه ادبی است که می‌گوید که تخیل شاید برای فلان علم و تکنیک بد باشد؛ اما یکی ابزارهای اصلی ادبیات باشد. اگر تخیل را بگیری مثل پرنده‌ای است که یک بالش را بگیری. دیگر نمی‌تواند پرواز کند؛ لذا در عرصه شعر و ادب و هنر، ما اگر بخواهیم کاری انجام بدهیم؛ این را من در نشست آنجا هم گفتم. موضوع صحبت من در آنجا، نقش تمدن‌ساز ادبیات بود. ادبیات چه نقشی در تمدن‌سازی بود؟ آنجا در مقدمه صحبت‌م، اشاره‌ای کردم. گفتم چندین دهه است که صحبت می‌شود از ارتباط دانشگاه‌ها با صنعت. اینکه از دانشگاه‌های فنی و مهندسی انتظار می‌رود که با صنعت ارتباط داشته باشد. حق هم همین است.

ببینید، اگر ما صنعت را می‌خواهیم پویا و بالنده ببینیم؛ دانشگاه اگر می‌خواهد پویا و بالنده باشد، باید با صنعت ارتباط برقرار کند. ادبیات و هنر اگر می‌خواهند پویا و بالنده باشند، باید برای خودشان یک ساحت این چنینی پیدا کنند. ادبیات با صنعت نمی‌تواند ارتباط برقرار کند؛ اما با فرهنگ و هنر که می‌تواند. با متن جامعه که می‌تواند ارتباط برقرار کند.

لذا اگر بخواهیم علوم انسانی را من جمله زبان و ادبیات را متحول بکنیم، باید یک پیوندی میان ادبیات و جامعه برقرار بکنیم. وقتی این کار را کردید، به سمت نظریه ادبی می‌روید. به چه دلیل به سمت نظریه ادبی رفتید؟ چون مواجه می‌شوید، ادبیات دیگر در چهاردیواری مدرسه و دانشگاه و جلسه دفاع از پایان‌نامه نیست. با واقعیت روبه‌رو می‌شوید. فردوسی شاهنامه را سرود. شاهنامه چه بود و چرا سروده شد؟ شاهنامه سروده شده بود که هویت ملی و تمامیت ارضی ایران حفظ شود. آن، یک غایتی داشت.

در روزگار نه‌چندان دور، شاهنامه را نقال‌ها در قهوه‌خانه‌ها می‌خواندند. آن قهوه‌چی هم چایی می‌آورد و بازارش رونق داشت. او برای چه گفت و اینها برای چه دارند استفاده می‌کنند؟ ادبیات تفریح است؟ ادبیات یک میان‌برنامه است که بگوییم و بخندیم و جذابیت ایجاد کنیم، آدرنالین آدم‌ها ترشح بکند؟

حتی محیط می‌تواند این‌طور، اثر ادبی را انحراف مسیر بدهد و کارکرد جدیدی از آن بگیرد. اگر ما به سمت جامعه نرویم، نمی‌توانیم اثر فاخر تأثیرگذار برای جامعه ایجاد کنیم و از آن طرف خواننده‌ای نخواهیم داشت. در همین چهاردیواری خودمان می‌مانیم. خودمان می‌گوییم و خودمان هم می‌خندیم. حرفمان در بیرون، سکه‌ای بی‌اعتبار است.

لذا داشتن نظریه ادبی از این جهت مهم است که ما بخواهیم با جهان پیرامون ارتباط داشته باشیم. اگر نخواهیم و بگوییم که در همین چهاردیواری مدرسه نواب و دانشگاه بمانیم، خوب است دیگر ولی اگر تعامل بخواهیم داشته باشیم و بخواهیم ادبیات را آن گونه که پیشینیان ما، آمدند انسان و هستی را تعریف کردند...





## مقهور شدن مغول با ادبیات و زبان

ببینید. مغول حمله کرده است. خاک این مملکت را به توپره کشیده است. دانشمندان را کشته‌اند. مراکز علمی و فرهنگی ویران شده است. تمامی زیرساخت‌ها ویران شده است. چیزی نمانده است. قدرت برتر نظامی است و اشغال کرده است و چنگال خودش را انداخته و هر چه بوده را از بین برده است. آنچه که مانده است هم نگه داشته است؛ چرا که برای بقا و موجودیت خودش لازم است و از آن دارد استفاده می‌کند؛ اما تمام زیرساخت‌های فرهنگی ما را از بین برده است. یک‌زبان و یک ادبیات از ایرانیان ماند. با همان زبان و همان ادبیات، قوم قاهر مغول، مقهور این زبان و ادبیات شدند. چرا؟ چون در آن زبان و ادبیات چیزهایی یافتند که نزد خودشان نبود.

زبان و ادبیات چشم آن‌ها را باز کرد که انسان چیست؟ جهان و هستی چیست؟ لذا می‌بینید که مسلمان هم شدند. اسلام هم آوردند و خدمات شایانی هم کردند. داشتن نظریه ادبی، این گونه دید و افقی به ما می‌دهد.

## نسبت نظریه ادبی با نقد ادبی

نسبت نظریه ادبی با نقد ادبی چیست؟ از روی اسمش مشخص است. اینجا بحث، بحث نظری است. همه بحث‌ها نظری و انتزاعی است. اینجا نظریه‌پردازی می‌کنیم. نقد ادبی چیست؟ نقد ادبی، مجالی است برای اجرایی کردن یا آزمودن این نظریه‌ها. پس نسبت اینها، مثل این کلاس‌هایی است که یکی‌اش نظری و دیگری عملی است. یکی در مقام اظهار نظر هستیم و در نقد ادبی آن آثار را تحلیل می‌کنیم.

این تحلیل، لایه‌های مختلف و تکنیک‌های مختلف دارد. یک زمانی این تحلیل بر مبنای خالق اثر ادبی است. اصطلاحاً می‌گویند فرستنده مدار است. یک زمانی ببینید که بر مبنای خواننده است. خواننده مدار است. یعنی اینکه ببینید، خواننده چه برداشتی دارد و چه واکنشی به این اثر نشان می‌دهد؟ بر مبنای آن، این اثر را تعیین بکن. یک زمانی می‌بینید که پیام مدار است. یعنی صرفاً در لایه فکری است. حاوی چه پیامی است؟ یک زمانی می‌بینید، آمیخته از همه این‌هاست که اصطلاحاً به آن نقد تکوینی می‌گویند یا در عربی النقد المتکامل می‌گویند. یعنی وقتی اثر را می‌بیند، به تمامیتش نگاه می‌کند.

شاید بهترین نظر و رویکرد در نقد ادبی، همین نقد متکامل باشد. به چه دلیل؟ به این دلیل که من گونه‌های دیگر را نفی نمی‌کنم. آن گونه‌های دیگر، تصویر جامع و کاملی به دست نمی‌دهند. به این دلیل که جزئی نگاه می‌کنم. یعنی اینجا می‌گوید فقط به خواننده نگاه می‌کنیم. آنجا می‌گوید فقط به پیام نگاه می‌کنیم. آنجا فقط به فرستنده نگاه می‌کنیم که چه کسی خالق این اثر بوده است؟ یک جایی می‌گوید ما فقط به مبنای فرم یا قالب یا ژانر نگاه می‌کنیم؛ لذا اگر بخواهید یک نقدی را ارائه بفرمایید که با روحیه ادبیات متناسب باشد که گفتیم جامع است، میان‌رشته‌ای هست؛ نقد متکامل است که ان‌شاءالله در کلاس‌های نقد ادبی و کارگاه‌های نقد ادبی را به شما خواهند گفت. این یک نکته و ختم می‌کنم این مطلب را برای بیان ضرورت اینکه ما به سمت نظریه ادبی برویم.

به دلیل اینکه ببینید ادبیات اسلامی و ادبیات شیعی از نظر فکری یک افق مجزایی دارد. شما در یک جهان اومانستی هستید.



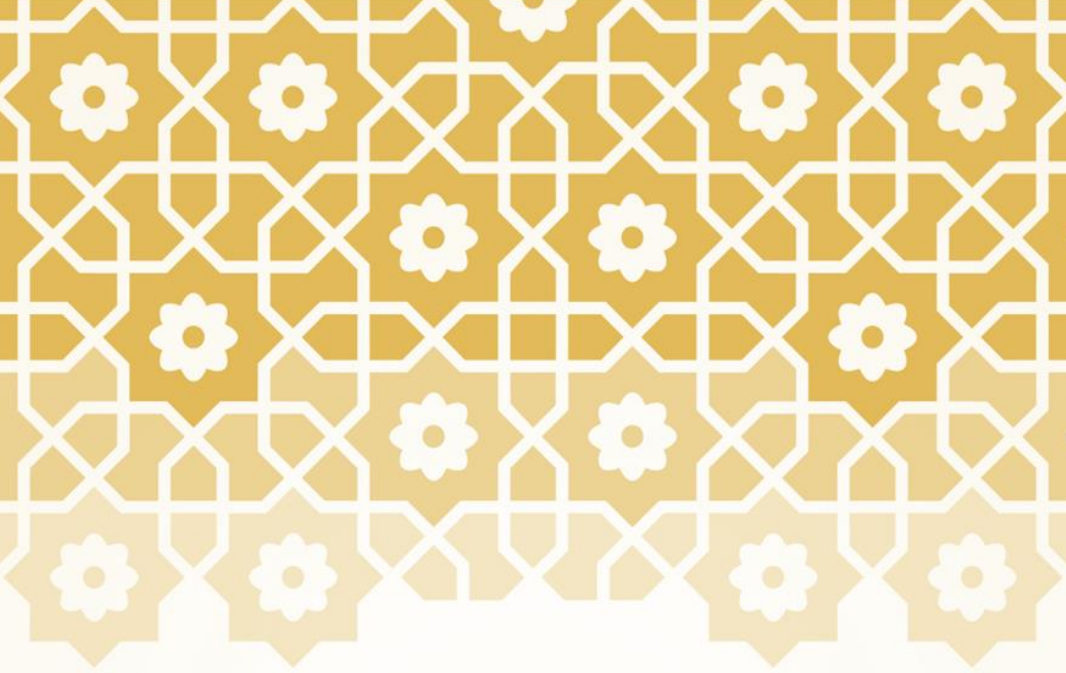
در یک جهانی هستید که تفکر مادی‌گرای غرب بر آن حاکم است. تمام نظریه‌هایی هم که هست؛ خروجی همان است. با آن ابزار شما نمی‌توانید یک شعری را با این افق فکری و با این معرفت شیعی و اسلامی بشناسید. باید کار افرادی مثل سید جمال، اقبال لاهوری و... که در این زمینه فعالیت کردند؛ بیایند و دانشجویان و طلاب و اساتید ما آن مسیر را ادامه بدهند تا به نظریه اسلامی در ادبیات. یعنی نظریه‌ای که متناسب با جهان بینی و ایدئولوژی ماست و گرنه مادامی که از آن دیدگاه‌ها داریم استفاده می‌کنیم؛ برخی از آن دیدگاه‌ها را نمی‌شود در متون مقدس و حتی غیر مقدس ما، در متون متعهد ما پیاده کرد؛ چرا که تفاوتش، تفاوت ماهوی و مبنایی است. یک تفکر، الهی و یک تفکر، الحادی است. تفکری که مبانی اش الحادی است، چطور می‌خواهید بر یک متنی که قدسی یا الهام گرفته از آن متون قدسی و آسمانی هست؛ پیاده بکنیم؟ یک دوگانه است و نمی‌شود.

لذا حرکت به سمت نظریه ادبی و اسلامی ادبی هنری، یک ضرورت است. خدا رحمت کند دکتر محمود بستانی را که ایشان در این زمینه، کتاب‌های متعددی دارد. یک کتابشان، این بلاغت العربیه فی ضوء المنهج الاسلامیه است. الاسلام و الفن را نوشته است. الاسلام و الادب را نوشته است؛ ولی این کارها دیگر ناقص مانده است. کسی ادامه مسیر ایشان را طی نکرده است. لازمه اش این است که ما این دغدغه و موج را ایجاد کنیم و به این عرصه‌ها هم بیندیشیم.

اگر می‌خواهیم که ادبیات شکوفنده و بالنده باشد، اگر می‌خواهیم ادبیات بالنده و شکوفا باشد و ادبیات از این بحران هویت بیرون بیاید که ادبیات چیست؟ چرا ادبیات می‌خوانیم؟ فایده ادبیات چیست؟ یا اگر به ما گفتند که چه می‌خوانید؟ با

خجالت بگوییم ادبیات می‌خوانیم. باید به این سمت برویم که ادبیات را از این بن‌بست فکری بیرون بیاوریم و روزی شاهد این باشیم که این سالن، پاسخگوی استقبال‌کنندگان از نشست‌های ادبی نباشد.

لازمهٔ پویایی همین است و تا به این مرحله نرسیم، نمی‌توانیم. این حرکتی است که به ابتکار مدرسهٔ نواب شروع شده است. ان‌شاءالله که این مسیر ادامه پیدا کند. از اساتید صاحب‌نظر هم دعوت کنید. ما که صاحب‌نظر نیستیم. یک چیزهایی خواندیم و حفظ کردیم. آنهایی که صاحب‌نظر هستند. ان‌شاءالله این مسیری که الان آغاز شده است در خصوص نظریهٔ ادبی ادامه پیدا کند. یک کار بنیادین است و صلی‌الله علی محمد و آل محمد.



# سؤالآت



## امکان تطبیق نظریه‌های غربی

مجری: با تشکر از شما استاد. دوستان اگر سؤالی هست در خدمتیم.

سؤال: با تشکر از وقتی که گذاشتید. یک سؤال اینکه در بحث نظریه‌های غربی در ادبیات، نمی‌شود جزئیاتی که آن‌ها کار کرده‌اند بگیریم؛ نه مبنایشان را، بعد روی متون خودمان پیاده کنیم؟ مثال ساده‌اش اینکه می‌گویند؛ مثلاً تکنولوژی را از غرب بگیریم؛ ولی محتوا را نمی‌گیریم. یک تعبیری را رهبر کبیر انقلاب دارند که سینما خوب است؛ اما محتوای آن را که فحشا باشد را دوست نداریم. نمی‌گیریم. نمی‌شود در ادبیات، چنین چیزی را پیاده کرد؟

استاد: ببینید. پاسخ این سؤال شما این است که اولاً وقتی من می‌گویم نظریه اسلامی ادبیات داشته باشیم، این به معنای نفی دستاوردهای آن‌ها و بی‌توجهی به آنها یا طرد آنها اصلاً نیست. پیش از اینکه ما بخواهیم این حرف‌ها را بزنیم، دادوستد زبانی همیشه وجود داشته است. از زمانی که بشر روی زمین بوده است و آثار ادبی پدید آمده‌اند و اقوام و ملل مختلف با هم مراوده داشتند، این مراودات بودند. مراودات همان‌طور که در عرصه مضمون و فکر بوده است، در عرصه قالب و شکل و فرم هم بوده است. شما نگاه کنید، شعر نو، شعر نیمایی از کجا آمد؟ از غرب آمد. پس این دادوستدها وجود داشته است. الان نزدیک ترش، ژاپنی‌ها یک فرم شعر به نام هایکو دارند.<sup>۱</sup> شاید دو جمله باشد.

---

۱. اشعار هایکو، بدون قافیه ولی موزون هستند، اما وزن آن‌ها مانند شعر انگلیسی مبتنی بر توالی و توزیع هجاهای تکیه بر و بی‌تکیه، و مانند شعر فارسی و عربی مبتنی بر توالی و توزیع هجاهای بلند و کوتاه نیست؛ بلکه آنچه در اشعار این زبان ایجاد موسیقی می‌کند، تعداد هجاهای بندهای آن است. یعنی ژاپنی‌زبان با شنیدن بندهای متوالی پنج هجایی و هفت هجایی احساس می‌کند که با کلامی موزون و آهنگین روبرو است. قالب هایکو، از سه بند تشکیل می‌شود.

در عین اینکه ایجازی که دارد، شاعرانه بودن هم در آن موج می‌زند. خیلی کوتاه می‌گویند. الان وارد ایران شده است و افرادی هستند که به تقلید از هایکوی ژاپنی در ایران شعر می‌گویند و در جهان عرب هم وارد شده است.

منظورم این است که این تعامل‌ها و دادوستدها می‌آید که بحثش در مقوله ادبیات جهان است. ما نشریه‌ای هم درمورد ادبیات جهان داریم. می‌توانید ببینید، خیلی مغتنم است. یک نشریه‌ای را در ایران داریم، دانشگاه تهران چاپ می‌کند. ادبیات جهان و ملل عنوانش است. یک نشریه هم توصیه می‌کنم که دوستان مراجعه کنند، سایت اتحاد الکتاب العرب دمشق، سوریه است که در آن منشوراتی که دارد، مجله‌ای به نام الآداب العالمیه دارد. آنجا هم می‌آید آثار جهانی را معرفی می‌کند. بعضی از شعرها ترجمه شده است. مسائل مختلفی پیرامون ادبیات جهان، شعر، قصه، نمایشنامه، هم آثار را ترجمه و معرفی می‌کنند و هم مباحث نظری را مطرح می‌کنند.

مطلبی که شما می‌فرمایید هم در حوزه ادبیات جهان هست و هم در حوزه ادبیات تطبیقی هست؛ لذا ادبیات تطبیقی، متولی این مسائل بوده و هست و ما این نحوه دادوستد را از دیرباز می‌بینیم. این دادوستد، تأثیر ادبیات عربی بر ادبیات فارسی و بالعکس در تاریخ این زبان و ادبیات بررسی شده و آمده است و هنوز هم این مسیر ادامه دارد؛ لذا ما قالب و فرم و محتوا را خیلی مشکل نداریم.

سر این مشکل داریم که وقتی می‌آییم در مورد غایت ادبیات صحبت می‌کنیم؛ اسلام ادبیاتی می‌خواهد که متعهد باشد؛ اما آنجا ببینید همین مکتب هنر برای هنر که می‌گوید چه کارش داری؟ بگذار هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید؛ لذا اگر هرزه‌نگاری هم کرد،

کرده است. ادبیات است. توصیه اخلاقی ممنوع است و شما نباید امرونی‌ها بکنید.

لذا می‌بینی از این منظر که نگاه می‌کنید، شعر تا می‌خواهد وارد اخلاق بشود و از دین سخن بگوید، ارزش ادبی‌اش افت می‌کند و پایین می‌آید. آیا این واقعیت دارد یا وقتی شما نگاه می‌کنید، می‌بینید دعبل، تائیه‌ای که در محضر امام رضا علیه‌السلام در پوست و در مرو، انشا کرد؛ این تائیه، یکی از چهار تائیه‌ی ماندگار در ادبیات عربی است.<sup>۱</sup>

تائیه‌ی ابن فارض، یک شعر عرفانی است.<sup>۲</sup> مبانی عرفانی را بیان می‌کند. آیا به لحاظ ارزش ادبی، تنزل پیدا کرده است؟ خیر. آن هم یکی از تائیه‌های جاودانه در ادبیات و شاهکارهای ادبی است. خیلی از این مسائل هست که می‌توان به‌عنوان شاهد و نمونه آورد که وقتی شعر با عقیده و اخلاق و نظام ارزشی انسان و جهان‌بینی انسان، تلاقی پیدا می‌کند؛ اتفاقاً نیروی مضاعفی پیدا می‌کند؛ چرا که دارد آرمان‌های آن‌ها را بیان زیباشناختی و هنری می‌کند. پس قدرتش مضاعف می‌شود. اما وقتی می‌آییم قالب و مبنا را می‌گیریم، مکتب پاراناس، الفن للفن. هنر برای هنر است. بعد اینجا مشکل پیدا می‌کنیم. نظریه‌ی ادبی، متولی این‌هاست. نظریه‌ی ادبی خیلی روی فرم کاری نمی‌کند.

فرم را در همین علوم ادبی و بلاغت و نهایتاً نظم کار می‌کنیم، اما مبانی نقدی در کجا چیده می‌شوند؟ در نظریه‌های ادبی. ما باید در مورد زبانمان نظریه بدهیم. پیشینه‌ی اینها هم هست.

۱. قصیده تائیه، بلندترین قصیده دعبل خزانی است که سبب شد تا دعبل، شهرتی عالم‌گیر را کسب نماید. تعداد ابیات این قصیده، ۱۲۳ بیت و به زبان عربی است. نام این شعر، علاوه بر قصیده تائیه، به مدارس الایات یا تائیه دعبل شهره است. وی ۱۵ قصیده سروده است که یکی از قطعه شعرهای او با تاء شروع می‌شود. از همین رو به این قصیده، قصیده تائیه گفته می‌شود.

۲. تائیه ابن فارض، معروف به نظم السلوک یا نظم الدرر، قصیده‌ای عرفانی در احوال و مراتب سلوک، سروده ابن فارض می‌باشد.





یک آقایی به نام زرقانی پایان‌نامه‌ای را ایشان در دانشگاه فردوسی نوشت که آن در قالب کتابی به نام رساله‌های فیلسوفان مسلمان درباره شعر و ادب آمده است. اندیشه‌های ابن‌سینا، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی و ابن رشد را که اینها در حوزه ادبیات نظر دادند، بعضی‌ها شعر دارند. خواجه‌نصیر یک شخصیت ادبی است که هم در علوم ادبی کار کرده است و هم شعر دارد؛ آمدند مطرح کردند. شما باید از همان جا شروع کنید و به امروز برسید.

مصلحان و اندیشمندانی که در طول تاریخ امت اسلامی بودند؛ سید جمال نظر داده است، شیخ محمد عبده نظر داده است، سید قطب نظر داده است، شهید مطهری راجع به این مباحث ادبی نظر دارند، اقبال لاهوری نظر دارند. اینها را وقتی نگاه می‌کنی، تبارشناسی می‌کنی و تاریخچه نظریه ادبی را نزد اندیشمندان مسلمان نگاه می‌کنی، می‌توانیم امروز بر اساس آن حرف‌هایی بزنیم. اینها افرادی بودند که عموماً در فضای دینی بودند و گفتمان دینی ما را می‌شناسند. حالا برخی‌هایشان از اهل سنت هستند و کاری نداریم؛ اما باز در فضای اسلامی بودند.

لذا این است که حرکت به سمت اثربخشی ادبی، لازمه‌اش این است که مبانی‌مان را محکم و مشخص کنیم که با این نسیم‌هایی که می‌وزد، دچار تزلزل نشویم. الان، اندوخته یا آفرینش‌های ادبی ما در حوزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و ادبیات مقاومت به لحاظ آفرینش‌های ادبی بسیار پر بار است. دانشگاه‌ها و مراکز علمی و کرسی‌های نظریه‌پردازی ما از تحلیل اینها بازمانده‌اند. یعنی عقب هستند. آن قدر حجم این آفرینش‌های ادبی هم به لحاظ کمیت و هم به لحاظ تنوع شکلی

فراوان است که اینها عقب ماندند. اما همه اینها را داریم؛ نظریه‌ای برای ادبیات نداریم.

یک کسی بنشیند، همین شاعران متعهدی که داریم، فرا شعر را در زبان اینها بیاورد که اینها رسالت شعر را چه می‌دانند؟ به چه شعر می‌گویند؟ شاعر به که می‌گویند؟ کارنو بکنید. صرف و نحو و... باید انجام بشود؛ اما همه تمرکز را روی این قسمت اشتباه است. با ادبیات بیگانه شدیم. حرف‌هایی می‌زنید که در مجامع ادبی محض، این حرف‌ها بیگانه هستند. خریدارش خودمان هستیم و لذا نمی‌توانیم اثرگذار باشیم، نمی‌توانیم جریان‌ساز باشیم، نمی‌توان برای شاعران، ناقدان خوبی باشیم. ناقد نه اینکه مج کسی را بگیریم؛ الهام‌بخش باشیم. چون یکی از رسالت‌های نرم این است. طرز تفکر را تعالی بده. وقتی که طرز تفکر را تعالی دادی، دیگر خواننده و شنونده شما به آثار پست راضی نمی‌شود. به آثار کتاب‌های زرد، با شعرهای سطح پایین و رمان‌های نازل، می‌روند سراغ آثار فاخری که هم به لحاظ ادبی و هم به لحاظ فکری آن‌ها را قانع می‌کند.

## منابع برای مطالعه بیشتر

سؤال: بسم‌الله الرحمن الرحیم. ضمن تشکر از شما استاد عزیز. دربارهٔ مکتب‌ها و نظریه‌ها، منبعی می‌شود معرفی کنید برای مطالعه بیشتر؟

استاد: مکاتب و نظریه‌هایی که در حوزه نقد ادبی هست، یک کتاب که نظریهٔ ادبیات هست، آقای رنولک نوشته است، آقای ضیا موحد و همکارشان این کتاب را ترجمه کردند که کتاب خوبی هست. کتاب دیگری هست، نظریه‌ها و مکاتب نقد ادبی، این جدیدتر است. ورناموران این را نوشته و بعد به فارسی ترجمه شده است. کتاب دیگری که می‌توانم به شما بگویم، کتابی است که



نویسنده انگلیسی‌زبان به نام چارلز برسلر، اسمش یک مقداری تنافر حروف هم دارد. خدمتتان عارض هستم که این را نشر مرکز دانشگاهی چاپ کرده است. آقای حسین پاینده هم، کار کردند. جدیدترین یا کامل‌ترین اثری که می‌توانیم بگوییم، کار خود آقای پاینده است؛ نظریه‌ها و مکاتب ادبی هست که در دو جلد، انتشارات صمت زده و خیلی مفصل این کتاب را ایشان کار کرده است. آقای پاینده از کسانی هست که در حوزه نقد ادبی با همه مکاتب نقد ادبی آشنا هست. آثار دیگری هم هست.

یک کتاب که قبلاً اسمش را گفتم به شما، آقای کوروش صفوی کار کرده است و آن خصوصیتش این است که این مکاتب ادبی را بر مبنای ترتیب تاریخی و تسلسل تاریخی‌شان کارنکرده است. بر اساس محورشان، همین که گفتم نقد خواننده مدار. آمده است ببیند نقد خواننده مدار در طول تاریخ نقد ادبی و جریان ادبی، آغازش از کجا بوده است و امروزه که جریانی شده است؛ چه بوده است؟ همه اینها را آمده است و پی گرفته است؛ ولی در آن کتاب‌های دیگر، چون بر اساس سیر تاریخی پیدایش مکاتب آمدند؛ شما یک تلاقی‌هایی می‌کنید. گاهی اوقات در اینها گم می‌شوید.

آثار تی یلتون هم آثار خوبی هست که به فارسی هم ترجمه شده است. کتابی دارد به نام نظریه الادب، کتاب خوب و خیلی موجز و گویایی است. یک سری آثار را هم به دوستان ارجاع می‌دهم که کلیدواژه‌اش این است؛ فلسفه ادبیات.

فلسفه ادبیات همین مباحث نظریه ادبی است و اگر کسی بخواهد نظریه ورزی بکند و نظریه‌پردازی بکند؛ می‌تواند از آن کتاب‌های فلسفه ادبیات هم استفاده بکند. کتاب‌های ارزشمندی هست.

کتاب آقای کوروش صفوی، نظریه‌ها و مکاتب نقد ادبی است. کتاب زیاد است.

## خروجی و کارکرد نظریه‌های ادبی

سؤال: استاد من دیشب کتاب آقای حسین پاینده، نظریه و نقد ادبی را نگاه می‌کردم، ایشان می‌گفتند که ما معمولاً بررسی و تحلیل داریم و نقد نداریم. علت نقد نداشتنمان هم این است که با نظریه‌های ادبی آشنا نیستیم و اصلاً روش کارشان این بود که این کتاب را نوشتند که توانایی نقد را بدهند. بعد آنجا بر اساس مکتب قرینه شناسی، موضوعی را تحت عنوان مذاکرات برجام کارکرده بودند و به خاصه شخصیت آقای ظریف را بر اساس کاریکاتورهایی که روزنامه‌های اصلاح‌طلب از ایشان کشیدند تا آخرین مرحله تصویب برجام که بررسی که می‌کردند، از یک دیپلمات ساده ایشان را تبدیل کرده بودند به یک اسطوره و در نهایت ناجی ملت ایران. رستم و هالک و آرش کمانگیر و امیرکبیر، کاریکاتورهایی بود که از ایشان کشیده بودند و سیرشان را داشتند می‌گفتند.

بعد این را در سطح جامعه آورده بودند و عکس‌های مردم را گذاشته بودند که در خیابان آمده بودند و شعار می‌دادند. می‌خواستیم ببینیم یک نظریه ادبی قرینه شناسی بر اساس این شخصیت رفت جلو و این نتیجه حاصل شد که ایشان ناجی ملت ایران شد. بعد این باید در فرهنگ، اثری باید داشته باشد. مثلاً ما می‌گوییم فلسفه غرب، یک حالت تئوری دارد و بعد در سیاست‌شان، داخلی و خارجی و اقتصاد و مجلس و... تأثیر دارد. حالا این ادبیاتی که به گفتار آقای زرین کوب که می‌گویند ملتی که در ادبیات ضعیف است، در سیاست و اقتصاد هم ضعیف است؛ حالا این، کار شد و آمد و رسید به مرحله ظهور و بروز و عرصه

یک مورد خاص رسید؛ حالا چه کسی از این محصول نظریه ادبی استفاده می‌کند؟

استاد: از مثالی که زدید، استفاده می‌کنیم برای بیان ضرورت توجه به هنر. یعنی قدرت ادبیات و هنر را دارد نشان می‌دهد. آقای ظریف، چه کار باید می‌کرد که تبدیل به اسطوره می‌شد. این را هنرمندان و کاریکاتوریست‌ها، او را در نگاه ملت تبدیل کردند. راست می‌گوید دیگر. آن واکنشی که مردم نشان دادند و به خیابان‌ها ریختند که جشن گرفتند که چه شده است! الان هم مشخص شد چه شده است. هنر می‌تواند آن وقایع و حقایق را تحریف بکند. این که گفتم وقتی نگاه می‌کنید جالبترین‌ها بیشتر از هنر استفاده کردند، دلیلش این است.

ولی اینکه حالا خروجی این چیست؟ خروجی این نظریه‌های ادبی و نقد ادبی این است که منتقدان، می‌توانند نظر بدهند درباره این آثار و نظر آن‌ها در نگرش مردم جامعه منعکس شوند. یعنی می‌توانند چه کار کنند؟ یعنی می‌توانند در جامعه جریان‌سازی و گفتمان‌سازی کنند.

اگر ما بتوانیم، یک سلسله آثار ادبی آمده است با یک طیف فکری. مثلاً قبل از انقلاب، کمونیست‌ها یک عده قلم‌به‌دست داشتند. مجاهدین خلق یک عده جیرمخور و مواجب‌بگیر داشتند که می‌نوشتند. همه‌شان هم استاد بودند. آن کمونیست‌ها می‌آمدند و اندیشه‌های کمونیستی و حزب توده را در قالب آثار خودشان می‌آوردند و منعکس می‌کردند. این چه بود قضیه‌اش؟ داستان بود؟ شاهنامه را نوشت که هویت و زبان ایرانی را حفظ کند، نه در مقابل اسلام؛ بلکه در مقابل اسلام اموی که داشت مجدد به جامعه جاهلی بازگشت می‌کرد. اسلام اموی که تبعیض نژادی و قومی را حاکم می‌کرد؛ بر خلاف نص صریح قرآن و سیره پیامبر.

اینها گفتمان کمونیستی را می‌خواستند در جامعه ایجاد بکنند. پول هم می‌گرفتند، کتاب می‌نوشتند و ترجمه هم می‌شد؛ لذا استفاده از نظریه‌های نقد ادبی، یکی در مقام دفاع از اندیشه خودی در مقابل بیگانه است.

ببینید، جنگ است. کسی هم دشمن‌تراشی هم نمی‌خواهد بکند و دشمن را هم نمی‌خواهیم تحریک کنیم. همان‌طور که شما الان با جنگ اقتصادی و نظامی در دنیا روبه‌رو هستید؛ یک جنگ فرهنگی هم دارید. یکی‌اش ادبیات است. یکی‌اش سینما و تئاتر هست. هم می‌توانیم از فرهنگ خودی دفاع کنیم و هم می‌توانیم هجوم ببریم. حارب عدوک بسلاحه. این ظاهراً یک روایت نبوی است. من از یکی از بزرگان شنیدم که گفت سندش را هر چه گشتم پیدا نکردم. من به نقل از ایشان می‌گویم. العهده علی الراوی، چون فرد مطمئنی بود این را اینجا نقل کردم.

پس این که می‌گویید خروجی و کارکرد اینها چیست؟ کارکردش این است که ما می‌توانیم در مقابل گفتمان‌سازی‌های مخالف و منحرف، گفتمان ایجاد کنیم. جلوی آن گفتمان‌سازی و تطهیرها و اسطوره‌سازی‌ها و قهرمان‌سازی‌ها و انحراف‌ها را بگیریم. یعنی ببینید. یک مثال عینی بگویم. اگر نقدی که در سینمای ما می‌شد، نقد جدی و واقعی بود؛ این قدر لودگی در سینمای ایران حاکم نمی‌شد.

درحالی‌که در سینمای بعد انقلاب، به اذعان هم منتقدان غربی و هم هنرمندان داخلی خود ما، حتی آن‌هایی که با نظام زاویه هم دارند و در اغتشاشات اخیر هم موضع‌گیری‌های عجیب و غریبی هم داشتند؛ خب اظهارنظرهایشان بوده است و قبلاً شنیدید که سینمای بعد انقلاب، یک سینمای فاخر است، تعالی پیدا کرده است. هنر به معنای واقعی دارد پیاده می‌شود. بعد

ما با نقد، اگر نقد درستی حاکم بود، می‌توانست جلوی جریان لودگی که در سینمای ایران هست [بگیرد]. الان نمی‌توانیم یک فیلم درست و درمان ببینیم. با بچه‌ها که اصلاً نمی‌شود. این فضا حاکم نمی‌شد، چون نقد بود. چون ذائقه خواننده را جلوی آلوده شدنش را می‌گرفتید. دیگر فیلم‌های سطح پایین را نمی‌پسندید.

